



## An Evaluation of the Attribution of the Seven Qira'at (Qira'at) to the Prophet (PBUH)\*

Seyyed Mohammad Ali Hosseini <sup>1</sup> and Gholamhossein Arabi <sup>2</sup>

### Abstract



One of the key discussions in Quranic sciences is the origin of the Seven *Qira'at* (*qira'at sab'a*). Some scholars attribute the variations in these readings (*qira'at*) to factors such as the *ijtihad* of the reciters, the primitive nature of the early Arabic script, and other similar reasons. In contrast, many scholars assert that these readings (*qira'at*) were directly transmitted by the Prophet Moḥammad (PBUH) to his companions, who then conveyed them to the broader Muslim community. Consequently, the Seven *Qira'at* are traditionally attributed to the Prophet (PBUH). This attribution implies that each of the seven canonical reciters acquired their readings (*qira'at*) from their teachers in a chain of transmission that ultimately traces back to the Prophet (PBUH). This study adopts a descriptive-analytical approach, collecting and analyzing evidence to evaluate the validity of attributing the Seven *Qira'at* to the Prophet (PBUH). The findings of the research highlight the following key arguments supporting the attribution of the Seven *Qira'at* to the Prophet (PBUH): 1. The oral and Sunnah-based nature of Quranic recitation (*qir'at*), as indicated by the historical phrase “*al-qirā'a sunna*”. 2. Explicit affirmations by the canonical reciters and others about the linkage of their readings (*qira'at*) to the Prophet (PBUH). The chain of transmission (*isnad*) connecting each canonical reciter to the Prophet (PBUH). 3. These arguments collectively suggest the validity of attributing the Seven *Qira'at* to the Prophet (PBUH). However, certain objections have been raised to challenge this attribution, such as questioning the authority of the *Qira'at*, the formal nature of some chains of transmission, and potential conflicts with reason and authenticity. By addressing these objections and affirming the robustness of the evidence supporting the attribution of the Seven *Qira'at* to the Prophet (PBUH), the study ultimately substantiates its validity.

**Keywords:** Seven *Qira'at*, Attribution of *Qira'at*, Sunnah of Recitation, *Ijtihad* in Recitation, *Al-Qirā'al-Sunna*.

\*. **Date of receiving:** 05/07/2023, **Date of Revised:** 10/03/2024, **Date of approval:** 14/05/2024.

1. PhD Candidate in Quran and Hadith Sciences, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author). sa4256sm@chmail.ir.

2. Associate Professor, Department of Quran and Hadith, University of Qom, Qom, Iran. g.arabi@qom.ac.ir.



## صحت سنجی استناد قرائات سبع به پیامبر ص \*

سید محمد علی حسینی<sup>۱</sup> و غلامحسین اعرابی<sup>۲</sup>



### چکیده

یکی از مباحث علوم قرآنی، ریشه قرائات سبع است. برخی معتقدند این اختلاف قرائات دلایلی دارد مانند اجتهاد قراء، ابتدایی بودن خط و سایر موارد. در مقابل، بسیاری از دانشمندان بر این باورند که این قرائات از ناحیه پیامبر ﷺ صادر شده و ایشان آنها را بر صحابه خوانده‌اند تا به دست دیگر مسلمانان برسد؛ به طوری که اصطلاحاً قرائات سبع به حضرت منتسب هستند. به این معنا که هر یک از قراء سبع، قرائت خود را از شیخ و استادش فرا گرفته‌اند، تا اینکه این قرائت به شخص پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با جمع‌آوری شواهد و دلایل، صحت استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ را بررسی و سنجیده است. بر اساس یافته‌های پژوهش، دلایل و شواهد استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ عبارتند از: ۱. سماعی و سنت بودن قرائت بر اساس عبارت تاریخی «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ»؛ ۲. تصریح قراء و دیگران بر منتسب بودن قرائت قراء به پیامبر ﷺ؛ ۳. سلسله اسناد قرائات از قاری تا حضرت. این دلایل نشان‌دهنده انتساب قرائات سبع به حضرت است. در مقابل این دلایل، ایراداتی مطرح شده است تا صحت انتساب این قرائات به حضرت مورد تردید قرار گیرد، مانند حجت‌آوری برای قرائات، سندهای تشریفاتی و مخالفت با عقل و اعتبار. در نهایت، ضمن پاسخ به این اشکالات و اثبات تمام بودن دلایل انتساب قرائات سبع به حضرت، صحت آن اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی: قرائات سبع، استناد قرائات، سنت بودن قرائت، اجتهاد در قرائت، القراءة سنة.

\*. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۴ و تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۲/۲۵.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). sa4256sm@chmail.ir

۲. دانشیار گروه قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران. g.arabi@qom.ac.ir



## مقدمه

اختلاف قرائات یکی از مسائل مهم در مباحث علوم قرآن است. در میان قرائات گوناگون، قرائات سبع از شهرت بیشتری برخوردارند. برخی عوامل اختلاف قرائات را اجتهاد قراء، ابتدایی بودن خط، تأثیر لهجه و غیره دانسته‌اند. در مقابل، بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی، قرائات سبع را ناشی از وحی الهی دانسته و آن را به شخص پیامبر ﷺ مستند می‌کنند. ایشان برای این نظر دلایلی مانند حدیث سبعة احرف و تواتر قرائات سبع دارند.

یکی از مهم‌ترین دلایل برای وحیانی بودن قرائت قراء سبع، استناد قرائت ایشان به شخص پیامبر اکرم ﷺ است. ائمه قرائت تلاش داشتند تا قرائت قرآن را از استادان خودشان فرا بگیرند و آنها نیز از استادان خود تا سند قرائت را به پیامبر ﷺ منتسب کنند. در این زمینه جملات و گزارش‌هایی وجود دارد که این مسأله را اثبات می‌کند. برخی از این گزارشات از خود ائمه قرائت است و برخی دیگر از افرادی است که خود در این فن، شخص معتبری به‌شمار می‌آمدند.

هرچند مبحث استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ در لابلای کتب دیده می‌شود، نوشته‌ای که به‌طور اختصاصی به بررسی دلایل این انتساب بپردازد و به اشکالات آن پاسخ دهد، وجود ندارد. البته مقاله‌ای با عنوان "بررسی تطبیقی استناد اختلاف قرائت به اجتهاد یا سنت" نوشته آقای محمد صادق یوسفی مقدم، چاپ‌شده در مجله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی شماره ۱۰، هست که به‌طور کلی این مسأله را بررسی کرده است اما به تمام دلایل این استناد اشاره نکرده و اشکالات آن را نیز بررسی نکرده است. در این مقاله، صحت انتساب قرائات سبع به پیامبر اکرم ﷺ سنجیده می‌شود. روش این مقاله توصیفی-تحلیلی و بر اساس روایات و گزارش‌های تاریخی است.

## الف. دلایل استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ

مشهور میان دانش‌پژوهان حوزه علوم قرآنی و قرائات، خصوصاً در عالم شیعه، این است که ریشه اختلاف قرائات سبع به عواملی مانند اجتهاد قراء، ابتدایی بودن خط و تأثیر لهجه برمی‌گردد. ایشان قرآن را دارای نزولی واحد دانسته و در مقام تفسیر قرآن به دنبال یافتن قرائت صحیح هستند. اما باید دانست که در مقابل، برخی همه قرائات سبع را وحیانی دانسته و آن را به پیامبر ﷺ مستند می‌کنند. برای استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ، دلایلی مطرح شده که عبارت‌اند از: ۱. سنت بودن قرائت؛ ۲. تصریح قراء سبع بر استناد قرائتشان به پیامبر ﷺ؛ ۳. سلسله اسناد قرائات سبع. در ادامه این ادله بررسی می‌شود.

## ۱. سنت بودن قرائت

یکی از شواهد مهم بر انتساب قرائت قرآن به شخص پیامبر ﷺ، سنت بودن قرائت است. در میان روایات و گزارشات تاریخی، جمله‌ای مشهود هست که بیانگر این مسأله است، عبارت است از «القراءة سنة» و یا «القراءة سنة متبعة». این جمله به این معناست که هر یک از قراء، قرآن را از استاد خود فرا می‌گرفت و در فراگیری قرآن، حتماً به روایت و اثر معتبر اعتماد می‌کرد که آن را از استاد خود فرا گرفته بود و استاد هم از استاد خویش تا اینکه قرائت به پیامبر اکرم ﷺ منتهی می‌شد. این جمله در کتب متقدم علوم قرآنی و روایی به چشم می‌خورد و به اندازه‌ای تکرار شده است که گویا گرفتن قرائت از استاد، یک اصل مسلم است، و هرکس خلاف آن عمل کند، نزد مسلمانان مقبول نخواهد بود.

در این بخش، گزارشاتی که در کتب سه تن از اندیشمندان قرآنی، یعنی ابوعبید، ابن مجاهد و دانی، آمده است مطرح می‌شود.

ابوعبید در کتاب فضائل القرآن ابتدا از عروة بن زبیر گزارش می‌کند که «إِنَّ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ سُنَّةٌ مِنَ السَّنَنِ فَاقْرَءُوهُ كَمَا أُقْرِئْتُمُوهُ» (ابوعبید، ۱۴۲۶: ۲۱۸)؛ یعنی خواندن قرآن سنتی از سنت‌هاست، پس همان‌گونه بخوانید که برایتان خوانده شده است. همچنین وی از زید بن ثابت گزارش می‌کند که وی گفته «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» (ابوعبید، ۱۴۲۶: ۲۱۸)؛ یعنی قرائت سنت است.

وی در ادامه از ابن عباس گزارشی می‌آورد که بیانگر این نکته است که مسلمانان در قرائت قرآن، از ناحیه خودشان اجتهاد نمی‌کردند بلکه به سنت پیشینیان پایبند بودند. در این گزارش ابن عباس گفته: من همه سنت قرآن را می‌دانم؛ ولی فقط نمی‌دانم که آیه شریفه ۸ سورة مریم، عِتْيًا خوانده می‌شود و یا عَسِيًّا؟ (ابوعبید، ۱۴۲۶: ۲۱۸).

ابوعبید در توضیح این گزارش از ابن عباس می‌نویسد: «ابن عباس معتقد است سنت در خواندن قرآن، مردم را ملزم کرده است تا در قرائت از حروفی که برایشان خوانده شده پیروی کنند، تا آنجا که میان «س» و «ت» در دو واژه «عسی» و «عتی» فرق می‌گذارند، با اینکه معنای هر دو واژه یکی است. پس ابن عباس ترسید که مبدا یکی از این دو واژه از حروف سبعة خارج باشد. پس چگونه جایز باشد برای کسی که در غیر از حروف سبعة سهل انگاری کند و در مواردی که ظاهر عربی بر غیر حروف سبعة باشد با خط قرآن مخالفت کند؟»

این توضیح ابوعبید به‌خوبی روشن می‌کند که سیره مسلمانان بر این بوده که قرآن را خارج از قرائتی که آموزش دیده بودند، نخوانند، تا آنجا که ابن عباس در مورد قرائت آیه ۸ سورة مریم، مردد بود که آیه بر



اساس کدام یک از دو واژه نازل شده است، تا بر اساس همان بخواند و مقید بود که خلاف آن را نخواند؛ هرچند که هر دو واژه به یک معنا باشند. این دقت نشان می‌دهد که مسلمانان و قراء از ناحیه خودشان اجتهادی نداشتند؛ بلکه به سنت پیشینیان در قرائت قرآن عمل می‌کردند.

ابن مجاهد دیگر دانشمندی است که این جمله را از صحابه و مسلمانان گزارش کرده است. وی مجموعاً ۷ روایت گزارش کرده است. آنچه در همه این روایات گزارش شده، جمله «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» است. در برخی از روایات، عبارات دیگری نیز افزوده شده است که معنای سنت بودن قرائت را روشن می‌کند. وی این روایات را از زید بن ثابت، عروه بن زبیر، محمد بن المکندر و عامر الشعبي گزارش کرده است.

در برخی از این روایات آمده است که «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۱/۴۹)؛ قرائت (قرآن) سنت است. در برخی دیگر افزون بر آن آمده است که «فَاقْرَءُوا كَمَا تَجِدُونَهُ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۱/۵۰)؛ قرآن را آن گونه که یافتید بخوانید. روایت بعدی این گونه گزارش شده است که «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ يَأْخُذُهَا الْآخَرُ عَنِ الْأَوَّلِ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۱/۵۰)؛ یعنی قرائت سنتی است که آیندگان از پیشینیان فرا می‌گیرند. روایت بعدی که ابن مجاهد گزارش کرده، بیان می‌کند که قرائت سنت است، پس آن را چنان بخوانید که گذشتگان شما خوانده‌اند «فَاقْرَءُوا كَمَا قَرَأَ أَوْلَاكُمْ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۱/۵۱).

ابوعبید در توضیح این گزارش از ابن عباس می‌نویسد: «ابن عباس معتقد است سنت در خواندن قرآن، مردم را ملزم کرده است تا در قرائت از حروفی که برایشان خوانده شده پیروی کنند، تا آنجا که میان «س» و «ت» در دو واژه «عسی» و «عتی» فرق می‌گذارند، با اینکه معنای هر دو واژه یکی است. پس ابن عباس ترسید که مبدا یکی از این دو واژه از حروف سبعة خارج باشد. پس چگونه جایز است برای کسی که در غیر از حروف سبعة سهل انگاری کند و در مواردی که ظاهر عربی بر غیر حروف سبعة باشد با خط قرآن مخالفت کند؟»

این توضیح ابوعبید به خوبی روشن می‌کند که سیره مسلمانان بر این بوده که قرآن را خارج از قرائتی که آموزش دیده بودند، نخوانند، تا آنجا که ابن عباس در مورد قرائت آیه ۸ سورة مریم، مردد بود که آیه بر اساس کدام یک از دو واژه نازل شده است، تا بر اساس همان بخواند و مقید بود که خلاف آن را نخواند؛ هرچند که هر دو واژه به یک معنا باشند. این دقت نشان می‌دهد که مسلمانان و قراء از ناحیه خودشان اجتهادی نداشتند؛ بلکه به سنت پیشینیان در قرائت قرآن عمل می‌کردند.

ابن مجاهد نیز از دیگر دانشمندانی است که این جمله را از صحابه و مسلمانان گزارش کرده است. وی مجموعاً ۷ روایت نقل کرده است. آنچه در همه این روایات بیان شده، جمله «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» است. در برخی از روایات، عبارات دیگری نیز افزوده شده است که معنای سنت بودن قرائت را روشن می‌کند. وی این روایات را از زید بن ثابت، عروه بن زبیر، محمد بن المکندر و عامر الشعبي گزارش کرده است. در برخی از این روایات آمده است که «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۴۹/۱)؛ قرائت (قرآن) سنت است. در برخی دیگر افزون بر آن آمده است که «فَاقْرَءُوا كَمَا تَجِدُونَهُ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۰/۱)؛ قرآن را آن‌گونه که یافتید بخوانید. روایت بعدی این‌گونه گزارش شده است که «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ يَأْخُذُهَا الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۰/۱)؛ یعنی قرائت سنتی است که آیندگان از پیشینیان فرا می‌گیرند. روایت بعدی که ابن مجاهد گزارش کرده، بیان می‌کند که قرائت سنت است، پس آن را چنان بخوانید که گذشتگان شما خوانده‌اند «فَاقْرَءُوا كَمَا قَرَأَ أَوْلَاؤُكُمْ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۱/۱).

وی در روایت دیگری که تأکید بیشتری بر این مطلب دارد، گزارش کرده که «إِنَّمَا قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ سُنَّةٌ مِنَ السُّنَنِ فَاقْرَءُوا كَمَا عَلَّمْتُمُوهُ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۲/۱)؛ همانا قرائت قرآن سنتی از سنت‌هاست، پس آن را چنان بخوانید که آموزش دیده‌اید. در روایت دیگری که شبیه همین روایت است، به جای «فَاقْرَءُوا كَمَا عَلَّمْتُمُوهُ» آمده است «فَاقْرَءُوا كَمَا أُقْرِئْتُمُوهُ» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۲/۱)؛ قرآن را آن‌گونه بخوانید که برایتان خوانده شده است.

مضمون همه این روایات این است که قرائت قرآن امری اجتهادی نیست و این‌گونه نبوده که مسلمانان و قراء هر طور که خواستند قرآن را بخوانند و بر اساس اجتهاد خودشان، کلمه یا اعرابی را تغییر دهند. این روایات نشان‌دهنده حساسیت مسلمانان نسبت به امر قرآن بود و عنایت داشتند که قرآن را همان‌گونه‌ای بخوانند که اساتیدشان و گذشتگان برایشان خوانده‌اند و ایشان هم به همان گونه برای مسلمانان پس از خودشان می‌خواندند.

یکی دیگر از دانشمندان بزرگ علم قرائات، عثمان بن سعید دانی است. وی در این زمینه کتاب‌های زیادی تألیف کرده است. دانی در کتاب جامع البیان فی القرائات السبع، یک باب به این مسأله اختصاص داده است. عنوان این باب «در بیان اخباری که مسلمانان را تشویق کرده تا در قرائت قرآن از گذشتگان پیروی کنند و تمسک به آنچه ائمه قرائات نقل کرده‌اند» (دانی، ۱۴۲۸: ۱۳۲/۱) است. وی در این باب، روایاتی را از زید بن ثابت، عمر بن خطاب، عروه بن زبیر، محمد بن المکندر و عامر الشعبي گزارش



کرده است که همان عبارت «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» در آن آمده است. برخی از گزارش‌ها شبیه گزارشاتی است که ابن مجاهد نقل کرده است؛ از این رو دیگر تکرار نمی‌شود. ولی برخی از گزارش‌ها نکاتی دارد که در فهم این جمله مؤثر است.

به عنوان نمونه، قالون (یکی از راویان نافع) برای ابن خرزاد از زید بن ثابت گزارش کرده که زید گفته: «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ». سپس ابن خرزاد از قالون پرسیده معنای این جمله چیست؟ قالون گفت: یعنی آیندگان از پیشینیان فرا می‌گیرند (دانی، ۱۴۲۸: ۱/۱۴۰). یا وی از ابو عمرو (یکی از قراء سبع) در پاسخ به سؤال کسی که پرسیده بود آیا هر چه خبر دادی و قرائت کردی، شنیده بودی؟ نقل کرده که گفته است: اگر قرائتی را از افراد ثقه و مورد اعتماد نشنیده باشم، نقل نخواهم کرد؛ چرا که قرائت سنت است (دانی، ۱۴۲۸: ۱/۱۴۸). همچنین وی از مالک بن انس گزارش کرده که وی گفته است: قرائت سنتی است که از دهان مردمان (گذشتگان) گرفته می‌شود؛ پس در آن پیروی کن و چیزی از ناحیه خودت بدعت مگذار (دانی، ۱۴۲۸: ۱/۱۴۹).

این سه گزارش از دانی به خوبی روشن می‌سازد که ائمه قرائت، از ناحیه خودشان قرآن را نمی‌خواندند و این گونه نبوده که آیه‌ای از قرآن را به اجتهاد خودشان خوانده باشند، بلکه عنایت داشتند تا قرآن را از اساتید خویش بگیرند، کسانی که مورد اعتماد باشند، تا قرائت خویش را به شخص رسول خدا ﷺ مستند کنند.

خود دانی در جایی و به مناسبت اختلاف قرائت در برخی از آیات قرآن، نوشته است که ائمه قرائت در هیچ یک از حروف قرآن بر چیزی که در لغت شایع‌تر باشد و در زبان عربی قاعده‌مندتر عمل نمی‌کردند؛ بلکه حتماً بر یک اثر ثابت و گزارش صحیح عمل می‌کردند. اگر یک روایتی (از رسول خدا) ثابت بشود، قاعده‌ای از ادبیات عرب و شایع بودن در لغت آن را رد نمی‌کند؛ چرا که قرائت سنتی است که باید پیروی بشود و لازم است مورد قبول واقع بشود و به سوی آن باید رفت. (دانی، ۱۴۲۸: ۲/۸۶۰)

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که روایاتی چند در کتب معتبر قرآنی ذکر شده که جمله «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» در آن تکرار شده است. این جمله برخلاف تصویری است که بیان می‌کند علت اختلاف قرائات سبع، اجتهاد قراء و مانند آن است. بلکه، علت اختلاف قراء را از ناحیه رسول خدا ﷺ می‌دانند، و واضح است که حضرت هم از ناحیه خودشان چیزی را به نام قرآن به مسلمانان آموزش نمی‌دادند، بلکه هر چه بوده وحی الهی بوده است.

هر چند معنای جمله «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» در برخی از روایات آمده بود و برخی دیگر از روایات در شرح و توضیح این جمله کمک می‌کرد، با این حال دانشمندان زیادی به شرح و توضیح این فراز پرداخته‌اند. به عنوان

نمونه ابن مجاهد قبل از نقل این روایات، بیان کرده است که قرائتی که مردم مدینه، مکه، کوفه، بصره و شام بر آن هستند (یعنی همان قرائت قراء سبع)، همان قرائتی است که از پیشینیان فرا گرفتند، و در هر یک از این شهرها کسی بود که آن قرائت را از تابعین فرا گرفته است، به گونه‌ای که خاصه و عامه بر قرائتش اجماع دارند و راه وی را پیش گرفته و به مذهبش تمسک کرده‌اند (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۴۹/۱).

بیهقی نیز یکی دیگر از کسانی است که به شرح این عبارت پرداخته است. وی گفته معنای عبارت این است که، و البته خدا داناتر است، پیروی از پیشینیان در حروف و در قرائت سنتی است که باید تبعیت شود، و مخالفت با مصحف امام و همچنین مخالفت با قرائتی که مشهور است جایز نیست، هر چند غیر از این قرائت مشهور در لغت جایز باشد و یا اظهر باشد (بیهقی، ۱۴۲۴: ۵۳۹/۲).

وی در جای دیگری در توضیح این عبارت به نقل از سلیمان بن داود نوشته است که معنای عبارت این است که نباید با مردم در تبعیت از قرائت، با رأی و نظر خود مخالفت کنی. همچنین در تفسیر این جمله، به نقل از ابوعبید نوشته که قراء در قرائت قرآن، در صورتی که با خط مصحف مخالف باشد به مکتب‌های ادبی توجه نکرده‌اند و نزد ایشان پیروی از حروف مصاحف همچون سنت‌های استواری است که برای کسی تجاوز از آنها جایز نیست (بیهقی، ۱۴۲۳: ۲۲۰/۴).

همچنین بغوی در شرح این عبارت، پس از نقل عبارتی شبیه آنچه بیهقی گفته، اضافه می‌کند که صحابه، تابعین و افراد پس از ایشان اجماع کرده‌اند بر اینکه قرائت سنت است، پس برای کسی جایز نیست حرفی را بخواند مگر به واسطه یک اثر صحیح از رسول خدا ﷺ که با خط مصحف موافق باشد و آن را لفظاً و تلقیناً فرا گرفته باشد (بغوی، ۱۴۰۳: ۵۱۲/۴).

بغوی که کتابش در شرح و توضیح احادیث است، این جمله را این گونه معنا کرده است که سنت بودن قرائت به این معناست که هیچ کسی حق ندارد از ناحیه خودش لفظ یا اعراب قرآن را تغییر دهد، بلکه اگر از بزرگان تابعین یا صحابه قرائتی را شنیده باشند و با خط مصحف موافق باشد می‌تواند بخواند. روشن است که تابعین هم باید قرائت خود را از یکی از صحابه، و ایشان هم باید قرائت خودش را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد. خود بغوی در این توضیح گفته که قرائت جز با اثر صحیح از رسول خدا جایز نیست.

## ۲. تصریح قراء سبع بر منتسب بودن قرائت به پیامبر اکرم ﷺ

یکی دیگر از شواهد بر انتساب قرائت قراء به پیامبر اکرم ﷺ، تصریحاتی است که قراء و دیگر دانشمندان بر این مسأله دارند. در این مورد، گزارش‌های متعددی نقل شده است که قراء، قرائت خود را به شیخ و استاد خود مستند می‌کنند و از اعمال هرگونه اجتهاد دوری می‌کنند. سیره قراء، گرفتن قرائت از استاد خود است که در نهایت، قرائت صحابه به پیامبر ﷺ می‌رسد و ایشان نیز قرآن را از ناحیه وحی فرا گرفته‌اند.





از ابوعمرو بصری، یکی از قراء سبع، تصریحاتی چند گزارش شده است که وی قرائت خود را به اثر و روایت صحیح مستند می‌کند. به‌عنوان نمونه، اصمعی از وی نقل می‌کند که اگر برای من جایز نبود که جز آنچه برایم قرائت شده، قرائت کنم، قطعاً حروف دیگری را می‌خواندم (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۴۸/۱؛ دانی، ۱۴۲۸: ۱۴۸/۱). دانی از ابوزید نقل می‌کند که وی از ابوعمرو پرسید: آیا هرچه را که خبر دادی و قرائت کردی، شنیده‌ای؟ وی پاسخ داد: اگر از افراد مورد اعتماد نشنیده بودم، قرائت نمی‌کردم؛ چرا که قرائت سنت است (دانی، ۱۴۲۸: ۱۴۸/۱). همچنین او از ابوعمرو نقل کرده است که هیچ حرفی از قرآن را نخواندم مگر با گوش دادن (از اساتید) و اجماع فقهاء (دانی، ۱۴۲۸: ۱۷۷/۱).

این گزارش‌ها به‌روشنی تصریح می‌کنند که ابوعمرو جز بر اثر و روایت صحیح اعتماد نمی‌کرد و از ناحیه خود چیزی از قرآن را نمی‌خواند. ابن مجاهد در شرح حال وی نوشته است که ابوعمرو (قرآن را) قرائت نمی‌کرد به چیزی که کسی از گذشتگان آن را نخوانده باشد. در گزارشی شخصی از ابوعمرو پرسید در دو آیه ۱۱۳ سورة صافات «وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ» و ۱۱۹ همین سوره «وَوَكَّلْنَا عَلَيْهِ»، آیا از هم شناخته می‌شوند (یعنی با هم اشتباه نمی‌شوند)؟ وی پاسخ داد: این دو از هم شناخته نمی‌شوند مگر اینکه از اساتید گذشته شنیده شود (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۴۸/۱؛ دانی، ۱۴۲۸: ۱۸۰/۱).

نقل از ثقات توسط قراء به‌اندازه‌ای روشن و واضح بوده که مفسر بزرگی همچون طبرسی در دفاع از قرائت ابوعمرو در آیه ۶۳ سورة طه «قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرًا» که آن را به‌صورت «قَالُوا إِنَّ هَٰذِينَ لَسَاحِرَانِ» خوانده است، و در پاسخ به بزرگان از اهل سنت همچون زجاج که قرائت ابوعمرو را غلط دانسته است، گفته که ابوعمرو و هریک از قراء که راه او را در پیش گرفته است، قرائت نمی‌کند مگر به چیزی که از افراد مورد اعتماد از گذشتگان فرا گرفته است. به باور وی، با بزرگی رتبه کسی مثل ابوعمرو، گمان نمی‌رود که او از ناحیه خود در کتاب خدا تصرف کند و آن را تغییر دهد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۹/۷).

نافع، یکی دیگر از قراء سبعة، نیز تصریحاتی دارد که نشان‌دهنده انتساب قرائت خویش به اساتیدش است؛ یعنی تابعین. تابعین نیز قرائت خویش را از صحابه فرا گرفتند و صحابه نیز از پیامبر اکرم ﷺ. از نافع روایت شده که به خدا قسم هیچ حرفی را از قرآن نخواندم، مگر به‌واسطه اثر. همچنین وی گفته است که من بر ۷۰ تن از تابعین قرآن را خواندم، پس هر قرائتی را که (حداقل) دو تن از ایشان بر آن اجتماع داشتند، گرفتم و قرائتی را که یک نفر خوانده و شاذ بود، رها کردم تا اینکه به این قرائت انس پیدا کردم (ابن وهبان، ۱۴۲۵: ۲۲۵). این مطلب که نافع قرائت خویش را بر ۷۰ تن از تابعین خوانده است، در منابع دیگری نیز گزارش شده است (ابن غلبون، ۱۴۱۰: ۴۷/۱؛ ابن مهران، ۱۹۸۱: ۲۰؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۳۰/۱).

ورش جریانی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد نافع تا چه حد بر گرفتن قرائت به واسطه اثر و روایت مقید بوده است. وی می‌گوید میان نافع و شخصی در آیه ۱۲۵ و ۱۲۶ سورة صافات «أَتَذْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ \* اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» اختلاف شد و آن شخص واژه «اللَّهُ»، «رَبُّكُمْ» و «رَبُّ آبَائِكُمْ» را منصوب خواند، درحالی‌که قرائت نافع رفع این واژگان است. نافع در اعتراض به این شخص گفت: پس واژه «رَفِيع» و «ذُو الْعَرْش» را نیز در این آیه «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ» (آیه ۱۴ و ۱۵ سورة غافر) به نصب بخوان و «واو» را از کتاب خدا ببنداز. ورش می‌گوید منظور نافع این است که ما قرائت قرآن را بر اساس قواعد عربی نمی‌گیریم؛ بلکه آن را به واسطه روایت می‌گیریم (دانی، ۱۴۲۸: ۱۵۶/۱).

نافع به آن شخص که در سورة صافات آن واژگان را به نصب خوانده بود اعتراض کرد و گفت چرا در این آیه از ناحیه خودت قیاس کردی و فکر کردی چون «اللَّهُ» در ظاهر به «أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» عطف شده، باید منصوب باشد؟ مگر نمی‌دانی که قرآن را باید بر اساس روایت و اثر بخوانی؟ اگر این‌گونه است که تو می‌کنی پس در سورة غافر نیز «ذُو الْعَرْش» را که ظاهرش عطف به «اللَّهُ» است منصوب بخوان و «واو» آن را ببنداز. این جمله نافع روشن می‌سازد که ملاک در قرائت قرآن، شنیدن از اساتید و گذشتگان است، نه اجتهاد و قیاس و قواعد عربی.

شبهه این عبارت در جریان دیگری برای نافع رخ داد. در آیه ۵۷ سورة انعام اختلافی میان قراء هست. اهل حجاز و عاصم «يَقْضُ الْحَقُّ» خوانده‌اند و دیگران «يَقْضِي الْحَقُّ» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۴۷۸). در این گزارش اصمعی به نافع گفت که ابوعمر و «يَقْضِي الْحَقُّ» خوانده است و گفته قضاء با فصل (چون در آخر آیه فرموده وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) سازگارتر است. نافع به او اعتراض کرد و گفت: وای بر شما اهل عراق، آیا در قرآن قیاس می‌کنید (و بر اساس قواعد عربی می‌خوانید)؟ (دانی، ۱۴۲۸: ۱/۱۴۸).

سخاوی در توضیح این جریان و مراد سخن ابوعمر و نافع می‌گوید منظور ابوعمر و این است که من این قرائت را به این دلیل انتخاب کردم که قضاء با فصل سازگارتر است. معنای قول نافع نیز این نیست که اهل عراق بر اساس قیاس و قاعده عربی، و بدون اینکه روایت شده باشد، آن قرائت را انتخاب کرده‌اند؛ چراکه هر دو روایت نزد قراء ثابت است؛ بلکه اعتراض نافع بر این است که چرا این روایت را بر اساس قاعده عربی انتخاب کردید. وی از ابن ابی هاشم نقل کرده که مراد نافع این است که مبادا قرائت قرآن را بر اساس قاعده عربی انتخاب کنید؛ ما قرآن را بر اساس روایت فرا می‌گیریم (سخاوی، ۱۴۱۹: ۲/۵۷۷). این گزارش‌ها از نافع به‌خوبی تصریح می‌کند که ائمه قرائت مثل نافع، در فراگیری قرائت تنها بر شنیدن از اساتید خویش و بر اثر صحیح و روایت مورد قبول اعتماد می‌کردند و هیچ‌گاه سعی نمی‌کردند که از ناحیه خودشان کلمه یا اعرابی را در قرآن تغییر بدهند، هرچند بر اساس قواعد عربی درست باشد.



انتساب قرائت به روایت و اثر صحیح و یا استاد، از دیگر ائمه قرائت نیز گزارش شده است. حمزه، یکی از قراء سبع، گفته است: «ما قرأت حرفاً إلا بأثر» (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۵/۱؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۰۸/۱)؛ یعنی من هیچ حرفی را قرائت نکردم مگر به واسطه یک اثر. این جمله در حق حمزه، از سفیان ثوری نیز گزارش شده است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۶/۱؛ ابن جزری، بی تا، ۴۳۰/۱). همچنین ابن خالویه، جربودن واژه «الارحام» را در آیه شریفه «تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ»، که حمزه به جر قرائت کرده، غلط نمی‌داند. وی در علت غلط‌نبودن این ترکیب، می‌نویسد ابن مجاهد این قرائت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسناد می‌دهد، همچنین حمزه هیچ حرفی را جز به واسطه اثر قرائت نمی‌کند (ابن خالویه، ۱۴۱۳: ۱۲۸/۱). ابن حجر عسقلانی نیز در مدح و توثیق حمزه گفته است: برای حمزه، گواهی سفیان ثوری کافی است؛ چراکه گفته حمزه جز از طریق اثر چیزی نخواند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۵: ۲۸/۳).

از کسانی، یکی از قراء سبع، در مورد قرائت واژه «کبره» در آیه ۱۱ سوره نور «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» گزارش شده است که وی گفته: اگر بنا بود بر اساس قیاس و قواعد عرب بخوانم، این واژه را با رفع کاف می‌خواندم؛ زیرا مراد خدا بزرگ‌بودن آن شخص بود؛ ولی من آن را بر اساس اثر (و روایت مورد اعتماد) خواندم (دانی، ۱۴۲۸: ۱۵۰/۱؛ سخاوی، ۱۴۱۹: ۵۷۸/۲). کسانی در آیه ۹ سوره سبأ «إِنْ نَشَأْ نُخِيفْ بِهِمُ الْأَرْضَ» فاء را در باء ادغام کرده است. برخی از مفسرین همچون طبرسی و زمخشری بر وی ایراد گرفته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۷۰/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۹۱/۸). ولی آلوسی در مقام دفاع از کسانی برآمده و گفته است: قرائت سنتی است که باید (از گذشتگان) تبعیت شود، و کسانی جز از طریق سماع (و شنیدن از پیشینیان) ادغام نکرده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۸۷/۱۱). مراد آلوسی این است که ادغام کردن کسانی، اجتهاد نبوده و وی این کار را به رأی و نظر خویش انجام نداده است؛ بلکه از گذشتگان و اساتید خویش این‌گونه شنیده است.

## ب. اسناد قرائات

امروزه میان برخی از دانشمندان مشهور است که قرآن تنها بر یک قرائت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. این دیدگاه حتی احتمال نمی‌دهد که قرآن بر چند قرائت نازل شده باشد و قرائت سبعة و حیانی باشد. با این حال، در گذشته این مساله کاملاً روشن بود و حداقل میان دانشمندان تصور می‌شد که احتمال دارد قرآن بر بیش از یک قرائت نازل شده باشد، هرچند در نهایت آن را قبول نمی‌کردند. اما به باور بسیاری از دانشمندان، نه تنها احتمال دارد که قرائت سبعة و حیانی باشد، بلکه این مساله واقع شده است و قرآن بر این قرائات نازل شده است. یکی از دلایل ایشان بر این مساله، اسناد قرائات است. یعنی قراء سبع، برای قرائتشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سند دارند و اسناد ایشان به حضرت در کتب قرائات و علوم قرآنی آمده است.

در ادامه، سلسله اسناد قراء سبع بررسی می شود.

## ۱. ابو عبد الرحمن نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم

نافع که قاری شهر مدینه است، اصالتی اصفهانی دارد. از وی گزارش شده که قرائتش را بر ۷۰ نفر از تابعین خوانده است. وی هر قرائتی را که دو نفر از ایشان بر آن اتفاق داشته باشند، گرفته و قرائتی را که تنها یک نفر بر آن بود، رها کرده است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۴/۱ و ۶۱). یکی از این تابعین، عبد الرحمن بن هرمز اعرج است. عبد الرحمن نیز قرائت خویش را از ابوهریره و ابن عباس فراگرفته است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۴/۱؛ ابن جزری، ۱۴۲۹: ۵۷۲/۲).

ابن مجاهد از نافع گزارش کرده است که وی بر اساس قرائت اعرج می خواند و اعرج هم قرائت خویش را از ابوهریره فراگرفته و ابوهریره نیز قرائت خویش را از ابی بن کعب. ابی نیز گفته که پیامبر ﷺ قرآن را بر من عرضه کرد و فرمود جبرئیل به من دستور داد تا قرآن را بر تو عرضه کنم. البته معنای کلام ابی این است که ابی قرائت حضرت را آموزش ببیند، نه بالعکس. عاصم به فرزند ابی گفت منظور پدرت از این جمله چه بود؟ وی در پاسخ گفت جبرئیل به پیامبر دستور داد قرآن را بر پدرم بخواند تا او الفاظ قرآن را (به درستی) دنبال کند (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۵/۱).

یکی دیگر از تابعینی که نافع قرائتش را از وی فراگرفته است، ابوجعفر یزید بن القعقاع است که خودش یکی از قراء عشره است. ابوجعفر قرائت خویش را از ابوهریره، ابن عباس و عبدالله بن عیاش فراگرفته است. عبدالله بن عیاش نیز قرائت خویش را از ابی فراگرفته است. در نهایت سند این قرائت هم به رسول خدا ﷺ می رسد (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۵۶/۱؛ ابن جزری، ۱۴۲۹: ۱۳۸۶/۳).

در کتب قرائات برای نافع اساتید دیگری نیز شمرده اند؛ مانند شبیه بن نصاح، یزید بن رومان، مسلم بن جندب و غیره. استاد قرائت شبیه، یزید و مسلم نیز ابوهریره و ابن عباس بودند که این دو نیز از ابی بن کعب و ابی نیز از پیامبر ﷺ قرائت را فراگرفته اند (دانی، ۱۴۲۸: ۲۲۴/۱).

اسناد قرائت نافع به رسول خدا ﷺ در کتب دیگر علوم قرآنی نیز آمده است. به عنوان نمونه، ابن مهران در کتاب الميسوط فی القراءات العشر همین سند را برای قرائت نافع بیان کرده است (ابن مهران، ۱۹۸۱: ۱۷). همچنین، دانی در فصلی با عنوان «ائمه قرائتی که قرائت به واسطه ایشان از رسول خدا ﷺ نقل شده است»، اسناد قرائت نافع را همین ها بیان کرده است (دانی، ۱۴۲۸: ۲۲۴/۱). ابن ابی مریم نصر بن علی و حسن بن احمد همدانی نیز این سند را برای قرائت نافع گزارش کرده اند (ابن ابی مریم، ۱۴۲۸: ۳۸/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۱۵/۱).



بنابر گزارشاتی که در کتب قرائات از اسناد قرائت نافع آمده است، این نتیجه به دست می‌آید که قرائت وی به‌طور شفاهی به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. ابن مجاهد در مورد قرائت نافع گزارش داده است که قرائت وی در مدینه سنت است و مردم در مدینه، عام و خاصشان بر قرائت نافع هستند (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۶۲/۱). آیا می‌شود تصور کرد که مردم مدینه قرآن را به‌گونه‌ای قرائت کنند که از رسول خدا ﷺ نرسیده باشد و به اجتهاد افرادی همچون نافع و یا اساتید وی قرآن را قرائت کنند؟

## ۲. عبدالله بن کثیر

وی امام اهل مکه است و قرائت در مکه به او منتهی می‌شود. وی قرائت خویش را از مجاهد بن جبر و درباس مولی عبدالله بن عباس، و این دو از ابن عباس، و ابن عباس از ابی بن کعب فراگرفته‌اند. قرائت ابی هم که از شخص پیامبر اکرم ﷺ است (ابن ابی مریم، ۱۴۲۸: ۳۷/۱؛ ابن مهران، ۱۹۸۱: ۲۷؛ ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۶۴/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۲۳/۱). دانی برای ابن کثیر، افزون بر این دو نفر، ابوعبدالرحمن عبدالله بن سائب مخزومی را هم به‌عنوان استاد ابن کثیر بیان می‌کند؛ وی نیز قرائت خویش را از ابی بن کعب فراگرفته است (دانی، ۱۴۲۸: ۲۳۱/۱).

همدانی نیز عبدالله بن سائب را به‌عنوان استاد ابن کثیر بیان کرده است؛ ولی در نهایت گفته که این قول نزد ما مشهور نیست (همدانی، ۱۴۲۷: ۲۳/۱). ابن جزری این قول همدانی را درست نمی‌داند و معتقد است اینکه ابن کثیر از عبدالله بن سائب قرائتش را فراگرفته باشد، بعید نیست؛ زیرا وی از صحابه زیادی را درک کرده است و از ایشان روایت نقل کرده است. همچنین، ابن مجاهد از طریق شافعی گزارش کرده است که وی قرائت خود را بر عبدالله بن سائب عرضه کرده است (ابن جزری، ۱۴۲۹: ۶۵۷/۲).

## ۳. ابوبکر عاصم بن ابی النجود

عاصم یکی از قراء شهر کوفه است. وی قرائتش را از ابوعبدالرحمن سلمی و زرّ بن حبیش فراگرفته است. ابن مجاهد به‌نقل از ابوبکر بن عیاش، یکی از راویان عاصم، گزارش کرده که وی گفته است: کسی به جز ابوعبدالرحمن حرفی از قرآن را بر من قرائت نکرد؛ وی هم قرائتش را بر امیرالمومنین علی ﷺ خوانده است. پس از اینکه از نزد او باز می‌گشتم، پیش زرّ بن حبیش رفتم و قرائت فراگرفته از ابوعبدالرحمن را بر او عرضه می‌کردم. زرّ هم قرائت خویش را بر عبدالله بن مسعود خوانده بود (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۰/۱). شکی نیست که حضرت علی ﷺ و عبدالله بن مسعود نیز قرآن را از شخص پیامبر ﷺ فراگرفته بودند.

این سند قرائت عاصم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیگر دانشمندان علم قرائت در کتبشان بیان کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، ابن مهران از ابوبکر بن عیاش گزارش می‌کند که وی حرف‌حرف قرآن را از عاصم فراگرفته است و عاصم هم قرائت خویش را بر ابوعبدالرحمن سلمی و وی هم بر امیرالمومنین علی علیه السلام خوانده است. در همین گزارش عاصم گفته است وقتی از نزد سلمی باز می‌گشتم، پیش زَر بن حبیش رفته و قرائت خویش را بر وی عرضه می‌کردم. زَر هم بر عبدالله بن مسعود قرائت کرده است (ابن مهران، ۱۹۸۱: ۴۴). همچنین، دانی همین سند را از چندین طریق به عاصم نسبت می‌دهد (دانی، ۱۴۲۸: ۲۵۷/۱-۲۶۰). البته برخی اساتید قرائت ابوعبدالرحمن سلمی را افزون بر امیرالمومنین علیه السلام، صحابه‌ای همچون عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، عثمان و زید بن ثابت هم برشمرده‌اند؛ آنچنان‌که اساتید زَر بن حبیش را نیز امیرالمومنین علیه السلام و عثمان هم گفته‌اند (دانی، ۱۴۲۸: ۲۵۵/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۵۳/۱).

با بررسی اسناد قرائت ابن کثیر و عاصم، روشن شد که این دو نیز قرائت خویش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می‌دهند و این‌گونه نبوده که از ناحیه خودشان باشد، یا به‌خاطر ابتدایی بودن خط و مانند آن در قرائت قرآن اشتباه کرده باشند. به‌گفته مرحوم طبرسی، ائمه قرائت عمر خویش را صرف این دانش کردند و به‌طور ویژه برای این کار وقت می‌گذاشتند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۶/۱). به گزارش سخاوی، ابوبکر بن عیاش حرف‌حرف قرآن را از عاصم فراگرفته است. وی نزدیک به ۳۰ سال، هر روز، حتی در سرما و باران، نزد عاصم می‌رفت، تا آنجا که از اهالی مسجد بنی کاهل خجالت می‌کشید (سخاوی، ۱۴۱۹: ۵۷۸/۲). با این گزارش‌ها، تردیدی در انتساب قرائت قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نمی‌ماند.

#### ۴. حمزة بن حبيب الزيات

حمزه، یکی دیگر از قراء شهر کوفه است که به شاگردان عبدالله بن مسعود گرایش داشت. حمزه قرائت خویش را از اساتیدی چند برگرفته است. مشهورترین ایشان ۴ نفر هستند: امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، سلیمان بن مهران اعمش و حمران بن أعین. هر یک از اینها نیز قرائت خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتسب می‌کنند. امام صادق علیه السلام قرائت خویش را از پدران گرامی‌شان و ایشان از امیرالمومنین علی علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراگرفته‌اند. قرائت اعمش نیز به یحیی بن وثاب و قرائت وی به أصحاب عبدالله بن مسعود و زَر بن حبیش می‌رسد. قرائت حمران نیز به ابوالاسود دؤلی و قرائت وی به حضرت علی علیه السلام و عثمان می‌رسد (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۳/۱؛ ابن مهران، ۱۹۸۱: ۶۰؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۶۲/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۵۶/۱).



البته در برخی کتب قرائات، مانند جامع البیان دانی، برای قرائت حمزه اسناد دیگری نیز مطرح کرده‌اند (دانی، ۱۴۲۸: ۲۶۲/۱-۲۷۱). این اسناد نشان می‌دهند که ائمه قرائات، عنایت داشتند تا قرائت خویش را به شخص رسول اکرم ﷺ برسانند و گزارشاتی که از این اسناد در کتب قرائات منتشر شده، نشان‌دهنده اهمیت مسأله انتساب قرائت به پیامبر است و هرگونه شائبه اجتهادی بودن قرائت از ناحیه قراء را نفی می‌کند. باتوجه به اینکه یکی از اساتید قرائت حمزه، امام صادق علیه السلام است، در این بخش به گفتگوی رخ داده میان حضرت با حمزه اشاره می‌شود.

حضرت به حمزه فرمودند: بر من (قرآن را) نخواند کسی که از تو آقرأ (یعنی دانایتر به علم قرائت) باشد. من با تو در چیزی از قرائت مخالفت نمی‌کنم، جز در ۱۰ مورد؛ چراکه من این گونه قرائت نمی‌کنم، هرچند این موارد در ادبیات عرب جایز است (در برخی نسخ آمده که خوب است). سپس حضرت همه ۱۰ مورد را بیان کردند. حضرت در نهایت فرمودند که قرائت علی بن ابی طالب این گونه است. پس از آن حمزه هم گفت قصد کردم تا از این ۱۰ مورد بازگردم (سلار، ۱۴۲۳: ۹۴؛ شهرزوری، ۱۴۲۹: ۱۶۵/۱). مخالفت حضرت با حمزه به این معنا نیست که حمزه این قرائت‌ها را از ناحیه خودش خوانده است؛ زیرا اگر حمزه این قرائت‌ها را جعل کرده بود، حضرت او را از این کار نهی می‌کردند، نه اینکه بفرمایند من به این قرائت‌ها نمی‌خوانم. آن‌چنان‌که در نسخه‌ای حضرت فرمودند این قرائت‌ها نیکوست. اگر این قرائت‌ها به‌عنوان قرآن نبودند، حضرت به‌هیچ‌وجه نمی‌فرمودند نیکوست. این روایت نشان می‌دهد تا چه حد بزرگان قرائت، بر صحت قرائت خویش و انتساب آن به پیامبر اکرم ﷺ دقت به خرج می‌دادند.

##### ۵. علی بن حمزه کسائی

وی یکی دیگر از قراء شهر کوفه و شاگرد حمزه است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۸/۱)؛ بنابراین، یکی از اسناد قرائت وی همان اسناد قرائت حمزه است. البته برای کسائی اساتید دیگری همچون ابن‌ابی‌لیلی، ابان بن تغلب و عیسی بن عمر همدانی نیز ذکر شده‌اند؛ هرچند عمده قرائت وی بر اساس قرائت حمزه است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۹/۱؛ ابن‌مهران، ۱۹۸۱: ۷۲؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۷۴/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۶۳/۱).

##### ۶. ابوعمر بن علاء

وی امام قرائت در شهر بصره است. در مورد تقیّد وی به قرائت بر اساس سند معتبر، شواهدی آورده شده است. برای وی، اساتیدی چند از شهرهای مکه، مدینه و بصره شمرده شده‌اند. به‌عنوان نمونه، از مکه، اشخاصی مانند مجاهد بن جبر و سعید بن جبیر استاد ابوعمر و بوده‌اند. این دو نیز قرائت خویش را از عبدالله بن عباس و وی از ابی بن کعب فراگرفته‌اند (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۸۳/۱؛ ابن‌مهران، ۱۹۸۱: ۲۹؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۳۶/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۳۸/۱).

اساتید وی از شهر مدینه بزرگانی همچون یزید بن قعقاع، یزید بن رومان و شیبۀ بن نصح بودند (دانی، ۱۴۲۸: ۲۳۷/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۳۹/۱) که اسناد قرائت ایشان به پیامبر ﷺ در بیان اسناد قرائت نافع گذشت. وی در شهر بصره نیز اساتیدی داشت، مانند حسن بن حسن بصری و یحیی بن یعمر. حسن بصری قرائت خویش را به ابوموسی اشعری می‌رساند که وی هم قرآن را از پیامبر ﷺ فراگرفته است. قرائت یحیی بن یعمر نیز به ابوالاسود دونلی می‌رسد که وی هم قرآن را از امیرالمومنین علی ع و عثمان فراگرفته است (ابن مهران، ۱۹۸۱: ۳۵؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۳۷/۱؛ همدانی، ۱۴۲۷: ۳۹/۱).

#### ۷. عبدالله بن عامر

وی امام قرائت در شهر شام بوده است. یکی از اساتید وی، مغیره بن ابی شهاب مخزومی، بوده که وی قرائت خویش را از عثمان و او نیز از پیامبر ﷺ فراگرفته است (ابن مهران، ۱۹۸۱: ۳۹؛ ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۸۵/۱؛ دانی، ۱۴۲۸: ۴۷۸/۱). همچنین، یکی از اساتید وی، ابوالدرداء، صحابی پیامبر ﷺ بیان شده است که وی نیز قرائت خویش را از پیامبر ﷺ فراگرفته است (دانی، ۱۴۲۸: ۴۷۸/۱).

از مجموع گزارشاتی که در کتب علوم قرآنی و قرائات از اسناد قرائت قراء سبع بیان شده، به دست می‌آید که قراء سبع مقید بودند تا قرائت خویش را به پیامبر اکرم ﷺ منتسب کنند. بنابر قاعده علم حدیث و رجال، شهادت یک راوی پذیرفته می‌شود؛ مگر اینکه وی ضعیف باشد، مثلاً متهم به جعل یا کذب باشد؛ در غیر این صورت دلیلی نیست تا شهادتش پذیرفته نشود.

با توجه به حجم زیادی از این گزارشات که برای قرائت قراء سبع به پیامبر اکرم ﷺ سند ذکر می‌کردند، که برخی از این گزارشات از خودشان نقل شده و برخی دیگر از افراد مورد اعتماد دیگر، چگونه می‌توان کلامشان را نپذیرفت و معتقد شد که قرائت ایشان اجتهادی و از ناحیه خودشان است؟ بنابراین، یکی از مهم‌ترین دلایل برای وحیانی‌بودن قرائت قراء سبع، اسناد قرائات به شخص پیامبر اکرم ﷺ است.

#### ج. اشکالات اسناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ

ممکن است خواننده پس از تبیین ادله استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ، به این نتیجه برسد که همه قرائات سبع وحیانی هستند و از ناحیه خدا به شخص پیامبر اکرم ﷺ نازل شده‌اند و دیگر هیچ اشکالی در این مسأله نیست. اما برخی بر این مسأله اشکالاتی وارد کرده و در مقام نفی استناد این قرائات به حضرت هستند. این اشکالات عبارت‌اند از: ۱. حجت‌آوری برای قرائات؛ ۲. سندهای تشریفاتی؛ ۳. مخالفت با عقل و اعتبار. در این بخش، اشکالات استناد قرائات به پیامبر ﷺ بررسی و تحلیل می‌شود.





## ۱. حجت‌آوری برای قرائات

اولین و شاید مهم‌ترین اشکال بر استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ، حجت‌آوری برای قرائات است. در برخی از کتب تفسیری مانند "مجمع البیان" و همچنین برخی از کتب قرائات مثل "حجة القرائات السبع"، برای موارد اختلاف قرائت دلیل و حجت آورده می‌شود. اکنون اشکال این است که اگر قرائات به شخص پیامبر ﷺ منتسب است و قراء، قرائت خویش را از استاد و او هم از استادش تا برسد به پیامبر ﷺ، پس چرا برای موارد اختلاف قرائت حجت و دلیل می‌آورند؟ اگر قرائت به پیامبر مستند بود، دیگر نیاز به حجت نبود، بلکه باید گفته می‌شد این قرائت به پیامبر ﷺ مستند است.

آیت‌الله خوئی احتجاج هر قاری و پیروان آن بر صحت قرائت خویش و اعراض از قرائت دیگری را دلیلی بر عدم صحت استناد قرائات به پیامبر ﷺ دانسته و گفته‌اند اگر قرائات به پیامبر ﷺ مستند بود، نیازی به استدلال و حجت‌آوری نبود. علامه معرفت نیز این مسأله را به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل در مسأله اختلاف قرائات دانسته و آن را ایرادی بر استناد قرائات به پیامبر ﷺ مطرح کرده است (معرفت، ۱۳۸۸: ۳۰/۲ و ۷۴).

برای بررسی این اشکال، باید توجه داشت که آن‌گونه که آیت‌الله خوئی گفته‌اند، خود قراء سبع برای قرائت خویش دلیل و حجتی نیاورده‌اند؛ بلکه برعکس، قرائت خویش را به پیامبر ﷺ مستند می‌کردند که شواهد آن گذشت. هرچند علامه معرفت موارد اندکی آورده و ادعا کرده‌اند که این اختلاف قرائت، نه به‌خاطر استناد به پیامبر ﷺ، بلکه به‌خاطر اجتهاد قراء بوده است، مانند نبر کسائی و برخی از قرائت‌های حمزه (معرفت، ۱۳۸۸: ۲۷/۲). البته این موارد اندک نیز ضرری به منتسب‌بودن قرائت به پیامبر ﷺ نمی‌زند؛ زیرا در همه این موارد، خود قاری ادعا دارد که قرائت خویش را به‌همین شکل از مشایخ خویش و ایشان از پیامبر ﷺ شنیده است، هرچند ممکن است دیگران آن قرائت را اختیار نکنند.

اما آنچه دیگر دانشمندان و مفسرین به عنوان حجت یا دلیل برای یک قرائت بر می‌شمرند، دلیلی بر این نیست که فلان قاری، قرائت خویش را از پیامبر ﷺ نشنیده باشد و در آن اجتهاد کرده است؛ بلکه این دلایل و حجت‌ها، دلیل برای اختیار یک قرائت است نه اجتهاد در قرائت. برخی در دفاع از انتساب قرائات سبع به پیامبر ﷺ، با نسبت‌دادن خلط میان اجتهاد در قرائت و اختیار قرائت به مدعیان نسبت اختلاف قرائات به اجتهاد، بر این باورند که استدلال عالمان قرائت، نه بر صحت قرائت، بلکه بر اختیار قرائت است (یوسفی مقدم، ۱۴۰۱: ۲۷۶).

برخی از حجت‌آوری برای قرائات، تصور کردند که قراء با این دلایل، این قرائت را از ناحیه خودشان ساخته‌اند؛ درحالی‌که اصلاً این‌گونه نیست و این حجت‌ها، دلایلی برای اختیار قرائت از میان قرائت‌های

روایت شده است. شاهد این سخن، کلام دانشمندان در این زمینه است. به عنوان نمونه، قرطبی می نویسد هر یک از قراء، از میان قرائتی که برایش روایت شده، آن قرائتی را که نزد او نیکوتر و اولی است، اختیار کرده و به آن ملتزم شده است و آن قرائت را خوانده و به آن مشهور شده است؛ از این رو گفته می شود قرائت نافع. این در حالی است که هیچ یک از قراء، اختیار دیگری را نفی نکرده و آن را انکار نکرده است، بلکه جایز دانسته است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۴۶/۱). دانشمندان دیگری نیز همچون دانی و ابن جزری به همین مطلب اشاره کرده اند (ابن جزری، بی تا، ۵۲/۱: ۱۴۲۸: ۱۳۰/۱).

در میان دانشمندان متقدم، تعریفی برای اختیار در قرائت دیده نشد؛ ولی دانشمندان متأخر آن را تعریف کرده اند. مثلاً فضلی می نویسد: اختیار قرائت یعنی قاری از میان قرائت های روایت شده، به صورت اجتهادی یکی از آنها را برمیگزیند. وی معتقد است میانه دوم قرن اول و میانه اول قرن دوم، مرحله پیدایش اختیار قرائت بود و هر یک از قراء، در آنچه برایش قرائت می شد، نظر می افکند و از میان آنها قرائتی را بر اساس مقیاسی معین برمیگزیند (فضلی، ۱۴۰۵: ۱۰۵). قابه نیز اختیار قرائت را این چنین تعریف کرده که هر قاری به قرائات روایت شده نگاه می کند و از میان آنها بر اساس دلایل معین یکی را انتخاب می کند (قابه، ۱۹۹۹: ۲۶۲).

بنابراین نمی توان بیان حجت و دلیل برای قرائات را ناشی از اجتهاد قراء دانست؛ بلکه این حجت ها و دلایل، علت برای انتخاب و اختیار این قرائت از میان قرائات روایت شده است که دانشمندان قرون بعدی برای قرائات سبع بیان کرده اند.

## ۲. سندهای تشریفاتی

یکی دیگر از اشکالات مطرح شده این است که سندهایی که در کتاب های قرائات برای استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ ذکر شده اند، سندهای تشریفاتی هستند. علامه معرفت در تبیین این اشکال معتقد است که سندهایی که در برخی کتاب ها مثل التیسیر و التحبیر آمده اند، سندهای تشریفاتی هستند تا این قرائات را به پیامبر ﷺ نسبت بدهند و شأن آن قرائات را بالا ببرند. به گفته وی، خود قراء ملتزم به این مسأله نبودند و به سند قرائت توجه نمی کردند، بلکه برای قرائت خویش حجت و علت می آوردند (معرفت، ۱۳۸۸: ۶۳/۲).

این اشکال مبتنی بر عدم آگاهی از فضای علم قرائت است. در همین فصل گذشت که قراء، برای فراگیری قرائت خویش، بر اثر و نقل صحیح اعتماد می کردند و از نقل های ضعیف دوری می جستند که نمونه هایی از آن گذشت. بنابراین، نمی توان گفت که قراء، برای صحت قرائت خویش به حجت یا علتی



استناد می‌کردند و کاری به سند قرائت نداشتند. به‌عنوان نمونه، عاصم گفته است که کسی به‌جز ابوعبدالرحمن حرفی از قرآن را بر وی قرائت نکرد؛ و او هم قرائتش را بر امیرالمومنین علی علیه السلام خوانده است (ابوبکر بن مجاهد، ۱۴۰۰: ۷۰/۱). با این توضیحات چطور می‌توان ادعا کرد که قراء به سند قرائت توجه نمی‌کردند؟

اینکه ایشان فرمودند سندهای این قرائات برای انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله جهت بالابردن شأن قرائات است، سخن درستی نیست؛ زیرا گذشت که اساساً قرائت بر اساس سماع و شنیدن از اساتید و مشایخ بوده است. جمله «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» به‌خوبی بر این مسأله دلالت دارد و گزارش‌هایی نیز مطرح شد که بر همین مسأله دلالت دارند. این سخن این‌چنین القا می‌کند که قراء سبع، از ناحیه خودشان قرائتی را انتخاب می‌کردند و بعدها علمای دانش قرائت برای این قرائات سند ایجاد کردند، درحالی‌که اصلاً این‌گونه نبوده و هر قاری سعی و تلاش می‌کرد تا قرائت رسیده از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بخواند و به دیگران بیاموزد.

اما اینکه این سندها در قرون نخستین نبوده و بعدها در کتب قرائات گردآوری شده است، نشان‌دهنده تشریفاتی و جعلی بودن این سندها نیست؛ زیرا در قرون نخستین هنوز دانش‌ها به‌صورت یک علم درنیامده بودند و به‌تدریج در قرون بعدی شکل و شمایل علم به خود گرفتند. این مسأله در همه دانش‌ها مانند تاریخ، حدیث، رجال و... بوده است. مثلاً در دانش حدیث، هر راوی، حدیث خود را از یک راوی دیگر شنیده بود و برای دیگری نیز نقل می‌کرد؛ اما در کتب قرون نخستین این‌چنین نگاشته نمی‌شد. ولی در قرن‌های بعدی، کتبی مثل کافی تألیف شد که هر روایتی را با روایانش می‌نوشت. در دانش قرائت هم این‌گونه بوده که هر قاری، قرائتش را از شیخ و استاد خویش فرا می‌گرفت، هرچند برای آن قرائت سندی در کتابی در همان زمان دیده نشد؛ ولی بعدها در کتب قرائت این سندها به‌صورت یکجا و منظم گردآوری شدند.

علامه معرفت به‌عنوان نمونه، به یکی از سندهای قراء سبع، یعنی سند قرائت ابن عامر، اشاره کرده و بر آن ایراداتی گرفته است. وی گفته است که ابن عامر، که در میان قراء سبع از همه به زمان صحابه نزدیک‌تر است، سند متصلی به یکی از صحابه متخصص در امر قرائت ندارد. ایشان از ابن جزری نقل کرده که وی برای سند قرائت ابن عامر نه احتمال ذکر کرده و در نهایت پذیرفته که او بر مغیره بن ابی شهاب مخزومی قرائت کرده، وی بر عثمان و عثمان هم از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته است. ایشان عثمان را به‌عنوان صحابی‌ای که در دانش قرائت جزء طبقه نخستین است نمی‌پذیرد و گفته است که عثمان چه زمانی برای قرائت وقت گذاشته است؟ آیا در زمان خلافت مضطربش یا قبل از آن؟ و اساساً چه کسی او را به شیخ قرائت توصیف کرده است؟ (معرفت، ۱۳۸۸: ۶۴/۲).

اگر کسی به کلام ابن جزری مراجعه کند، درمی‌یابد که وی برای سند قرائت ابن عامر و استاد وی در قرائت، نه قول را مطرح می‌کند، برخی را رد کرده، برخی را پذیرفته و از برخی دیگر به احتمال یاد می‌کند. برخی از این افراد که وی به‌عنوان شیخ قرائت ابن عامر یاد می‌کند عبارت‌اند از: مغیره بن ابی‌شهاب مخزومی، عثمان بن عفان، ابوالدرداء و فضالة بن عبید (ابن جزری، ۱۴۲۹: ۶۳۱/۲). دو نفر از میان اینها، یعنی عثمان و ابوالدرداء، صحابی پیامبر ﷺ هستند که به امر قرائت مشهور بودند.

عثمان از جمله کسانی است که در کتب قرائات نامش به‌عنوان یکی از صحابه‌ای آمده که قرآن را از پیامبر ﷺ فرا گرفته و به دیگران آموزش داده است. به‌عنوان نمونه، ذهبی ۸ نفر از صحابه را به‌عنوان طبقه اول در سند قرائات ذکر می‌کند که عثمان از جمله این افراد است (ذهبی، ۱۴۱۶: ۱۰۲/۱). در اسناد قرائت حمزه آمده که وی بر ابوالاسود دونلی خوانده و او هم بر عثمان قرائت کرده است. در سند دیگری برای قرائت حمزه، وی بر اعمش، او بر یحیی بن وثاب، یحیی بر زرّ بن حبیش و او هم بر عثمان قرائت کرده است (ابن‌غلبون، ۱۴۱۰: ۷۲/۱ و ۷۳؛ دانی، ۱۴۲۸: ۲۴۹/۱-۲۵۲).

دانی در پاسخ به اشکال ابن جریر طبری که گفته بود کسی را سراغ نداریم که ادعا کرده قرآن را از عثمان فرا گرفته باشد، گفته این کلامی است باطل؛ چراکه سه تن از بزرگان تابعین این ادعا را کرده‌اند و خبرشان صحیح است. این سه نفر عبارت‌اند از: ابوعبدالرحمن سلمی، ابوالاسود دونلی و زرّ بن حبیش. وی سپس گزارش‌هایی را از هر یک از این سه نفر نقل کرده که از عثمان قرائت را فرا گرفته‌اند (دانی، ۱۴۲۸: ۲۴۹-۲۵۲/۱).

عویمر بن ثابت ابوالدرداء نیز از جمله صحابیانی است که به امر قرائت مشهور است. ذهبی نام وی را جزء هشت صحابی متخصص در این زمینه می‌برد (ذهبی، ۱۴۱۶: ۱۰۲/۱). به گزارش ابن جزری، ابوالدرداء از جمله کسانی است که در زمان پیامبر ﷺ قرآن را در حافظه‌اش جمع‌آوری کرد. بعدها وقتی در مسجد دمشق بعد از نماز صبح، عده زیادی برای قرائت پیرامونش جمع می‌شدند و وی هر ده نفر را به یکی می‌سپرد و به ایشان قرآن را آموزش می‌داد (ابن جزری، ۱۴۲۹: ۸۷۱/۲).

با این اوصاف، چطور نمی‌توان پذیرفت که سند قرائت ابن عامر به یکی از صحابه متخصص در امر قرائت نمی‌رسد؟ در این مسئله باید به کسانی که در دانش قرائات متخصص و خبره هستند رجوع کرد و روشن شد که ایرادات بر سند قرائت ابن عامر صحیح نیست.



### ۳. مخالفت با عقل و اعتبار

یکی از اشکالاتی که بر استناد قرائت سبع به پیامبر ﷺ وارد شده، مخالفت آن با عقل و اعتبار است. توضیح اینکه اگر قرائت قرآن سنت بوده است، و همه قراء از مشایخ خویش شنیده‌اند، و ایشان هم از استاد خویش، تا اینکه به صحابه و پیامبر ﷺ برسد، چطور ممکن است این همه اختلاف به وجود آمده باشد؟ آیا همه اختلاف قرائت‌ها از ناحیه شخص پیامبر اکرم ﷺ بوده است، و در نتیجه همه این قرائت سبع را جبرئیل بر حضرت نازل کرده است؟ پذیرش چنین مسأله‌ای با عقل و اعتبار نمی‌سازد. مگر می‌توان پذیرفت که همه قرائت سبع با اختلافاتشان، به پیامبر ﷺ منتسب باشد؟ همچنین سنت بودن قرائت، اگر انتساب قرائت قراء سبع به پیامبر ﷺ را اثبات بکند، باید بتوان انتساب قرائت دیگر قراء به پیامبر ﷺ را اثبات بکند؛ از جمله سه قاری دیگر از قراء عشره، و یا چند قاری دیگر از قراء اربعه عشره، و همچنین قرائت شاذ.

در بررسی این اشکال باید گفت که این در حقیقت اشکال بر دلیل نیست، بلکه نوعی استبعاد است. روشن است که ابطال یک دلیل، غیر از استبعاد آن است. ممکن است مستشکل به‌خاطر آشنا نبودن با مسائل دیگر، دلیلی را بعید بشمارد. در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت که اگر انتساب چند قرائت به پیامبر ﷺ اثبات بشود، و همه اختلاف قرائت‌ها به شخص حضرت برسد، چه اشکالی ایجاد می‌کند؟ آیا از لحاظ عقلی محال است یا عقلانی؟ اگر معجزه بودن قرآن پذیرفته بشود، و حیانی بودن قرائت سبع، خود به‌عنوان یک معجزه، چرا پذیرفته نشود؟

پس اگر اثبات شد که قرائت سنت است، و ائمه قراء از پیشینیان فراگرفته‌اند، انتساب قرائت سبع به شخص پیامبر ﷺ و در نتیجه حیانی بودن آنها امر عجیبی نخواهد بود. با بررسی سه دلیلی که در این زمینه گفته شد، می‌توان استناد قرائت سبع به پیامبر ﷺ را پذیرفت و این استبعاد را هم کنار گذاشت. همچنین، اگر این مسأله، یعنی سنت بودن قرائت، و حیانی بودن قرائت سبع را اثبات بکند، چه مانعی دارد که حیانی بودن دیگر قرائت را اثبات بکند؟ آیا اثبات چنین مسأله‌ای خلاف عقل است و یا خلاف عرف؟

### نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده این نتایج به دست آمد:

قرائت سبع به‌صورت شفاهی بوده و هر یک از قاریان، قرائت خویش را سماعاً از استاد خویش شنیده، تا اینکه این قرائت به شخص پیامبر اکرم ﷺ می‌رسیده و ایشان هم از ناحیه خدای متعال به‌صورت وحی دریافت کرده است. بنابراین قرائت سبع به پیامبر مستند است.

اولین دلیل بر استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ، سنت بودن قرائت بر اساس روایات و گزارش‌هایی است که نشان‌دهنده آن است. روایاتی که در آن عبارت «الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ» آمده و گزارش‌های دیگر بر این مساله دلالت دارد. سنت بودن قرائت به این معناست که پیروی از پیشینیان در حروف و در قرائت سنتی است که باید تبعیت بشود و هیچ کسی حق ندارد از ناحیه خودش لفظ یا اعراب قرآن را تغییر بدهد. دلیل بعدی، تصریح خود قراء بر فراگیری قرائت از استاد خویش است. از برخی قراء سبع جملاتی گزارش شده که بر این مساله دلالت دارد، مانند ادعای ابو عمرو که گفته بود اگر برای من جایز نبود که جز آنچه برایم قرائت شده، قرائت کنم، قطعاً حروف دیگری را می‌خواندم و سخن حمزه که گفته بود جز با اثر (معتبر) قرائت نکردم. این سخنان بر انتساب قرائات سبع به پیامبر ﷺ دلالت دارد. آخرین دلیل، وجود سلسله اسناد قرائات سبع در کتب قرائات است. در کتب قرائات برای هر یک از قراء سبع، اسنادی ذکر شده است که نشان‌دهنده انتساب قرائات به پیامبر ﷺ است. بر استناد قرائات سبع به پیامبر اشکالاتی شده است. گفته شده اگر قرائات به پیامبر مستند است پس چرا برای آن حجت و دلیل آورده می‌شود. در پاسخ به این اشکال باید گفت که این حجت‌ها از ناحیه خود قراء نبوده، بلکه بعدها در کتب قرائات آمده است. همچنین این حجت‌ها، در اصل دلیل برای اختیار قرائت است، به این معنا که قاری، از میان قرائت‌های روایت‌شده، به همان دلیل فلان قرائت را اختیار و انتخاب کرده است. دومین اشکال این است که سلسله اسناد قرائات تشریفاتی است. با توجه به سخن خود قراء سبع، مبنی بر تبعیت از استاد خویش و قرائت به استناد اثر صحیح، این اشکال وارد نیست. اشکال بعدی مخالفت با عقل و اعتبار است، با این توضیح که این همه اختلاف در قرائت و استناد آنها به پیامبر ﷺ با عقل سازگار نیست. این اشکال نیز وارد نیست؛ زیرا پس از اثبات استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ، محذور عقلی برای این استناد نیست. همان‌طور که خود قرآن معجزه است، قرائات سبع نیز می‌تواند معجزه‌ای دیگر باشد و از لحاظ عقلی و عقلایی محال نیست. در نهایت دلایل استناد قرائات سبع به پیامبر ﷺ تمام بوده و اشکالات مطرح‌شده نیز وارد نیست و صحت انتساب این قرائات به حضرت اثبات می‌شود.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن وهبان، عبد الوهاب، احسن الاخبار فی محاسن السبعة الاخبار، محقق: احمد بن فارس، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۵ق.
۴. ابن ابی مریم، نصر بن علی، کتاب الموضح فی وجوه القراءات وعللها، مصحح: ولید بن رجب ابن عجمی، محقق: عبدالرحمن بن ابراهیم بدر، مصر: دارالصحابة للتراث، ۱۴۲۸ق.
۵. ابن جزری، محمد بن محمد، غایة النهایة فی طبقات القراء، مصححین: مجدی فتیح سید و عبدالکریم ابراهیم صالح، مصر: دارالصحابة للتراث، ۱۴۲۹ق.
۶. ابن جزری، محمد بن محمد، النشر فی القراءات العشر، مصحح: علی محمد ضباع، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا،
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت: دار صادر، ۱۳۲۵ق.
۸. ابن خالویه، حسین بن احمد، اعراب القراءات السبع وعللها، محقق: عبدالرحمن بن سلیمان عثیمین، قاهره: مکتبة الخانجی، ۱۴۱۳ق.
۹. ابن غلبون، طاهر بن عبدالمنعم، التذکره فی القراءات، محقق: عبدالفتاح بهیری ابراهیم، قاهره: الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۱۰ق.
۱۰. ابن مهران، احمد بن حسین، المبسوط فی القراءات العشر، محقق: سبیع حمزه حاکمی، دمشق: مجمع اللغة العربیة، ۱۹۸۱ق.
۱۱. ابوبکر بیهقی، احمد بن الحسین، السنن الکبری، محقق: عطا محمد عبدالقادر، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
۱۲. ابوبکر بیهقی، احمد بن الحسین، شعب الایمان، محقق: عبدالحمید حامد عبدالعلی، ریاض: مکتبة الرشد للنشر والتوزیع، ۱۴۲۳ق.
۱۳. ابوبکر بن مجاهد، احمد بن موسی التمیمی، السبعة فی القراءات، محقق: شوقی ضیف، مصر: دارالمعارف، ۱۴۰۰ق.

١٤. ابو عبید، قاسم بن سلام، فضائل القرآن، محقق: وهبی سلیمان غاوجی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٦ق.
١٥. بغوی، ابومحمد، شرح السنه، محققین: الارنؤوط شعیب و الشاویش محمد زهیر، بیروت: المکتب الاسلامی، ١٤٠٣ق.
١٦. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، محقق، عبدالقادر عطا مصطفی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
١٧. دانی، عثمان بن سعید، جامع البیان فی القراءات السبع، امارات: جامعة الشارقة، ١٤٢٨ق.
١٨. ذهبی، محمد بن احمد، معرفه القراء الکبار علی الطبقات و الاعصار، محقق: طیار آلتی قولاج، ترکیه: مرکز البحوث الاسلامیه التابع لوقف الديانة التركي، ١٤١٦ق.
١٩. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، ١٤٠٧ق.
٢٠. سخاوی، علی بن محمد، جمال القراء و کمال الاقراء، محقق: عبدالحق عبدالدايمته سيف القاضي، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیه، ١٤١٩ق.
٢١. سلاز، امین الدین، طبقات القراء السبعه و ذکر مناقبهم و قراءاتهم، محقق: احمد محمد عزوز، بیروت: المکتبة العصریه، ١٤٢٣ق.
٢٢. شهرزوری، مبارک بن حسن، المصباح الزاهر فی القراءات العشر البواهر، محقق: عبدالرحیم طرهونی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٩ق.
٢٣. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٢٤. فضلی، عبدالهادی، القراءات القرآنیه، بیروت: دار القلم، ١٤٠٥ق.
٢٥. قابه، عبدالحمید بن عبدالهادی، القراءات القرآنیه، تاریخها، ثبوتها، حجیتها، وأحكامها، مصطفی سعید الخن، محقق، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ١٩٩٩م.
٢٦. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ١٣٦٤ش.
٢٧. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ١٣٨٨ش.
٢٨. همدانی، حسن بن احمد، غایه الاختصار فی قرائات العشره الاثمه الامصار، مصحح: اشرف محمد فواد طلعت، مصر: دارالصحابه للتراث، ١٤٢٧ق.
٢٩. یوسفی مقدم، محمد صادق، علم قرائت، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ١٤٠١ق.





## Resources

1. *Qurān Karīm (The Holy Quran)*.
2. Abū 'Ubayd, Qāsim bin Salām, *Fadā'il al-Qurān (The Virtues of the Quran)*, Edited by Wahbī Sulaymān Ghājī, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1426 AH (2005 CE).
3. Abū Bakr Bayhaqī, Aḥmad bin al-Ḥusayn, *Al-Sunan al-Kubrā (The Major Sunan)*, Edited by 'Aṭā' Muṣṭafā 'Abd al-Qādir, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1424 AH (2003 CE).
4. Abū Bakr Bayhaqī, Aḥmad bin al-Ḥusayn, *Shu'ab al-īmān (The Branches of Faith)*, Edited by 'Abd al-Ḥamīd Ḥamīd 'Abd al-'Alī, Riyadh: Maktabah al-Rushd li-l-Nashr wa al-Tawzī', 1423 AH (2002 CE).
5. Abū Bakr bin Mujāhid, Aḥmad bin Mūsā al-Tamīmī, *Al-Sab'ah fī al-Qirā'āt (The Seven in the Readings)*, Edited by Shawqī Ḍayf, Egypt: Dār al-Ma'ārif, 1400 AH (1980 CE).
6. Ālūsī, Sayyid Maḥmūd, *Rūḥ al-Ma'ānī fī Tafṣīr al-Qurān al-'Azīm (The Spirit of the Meanings in the Interpretation of the Great Quran)*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1415 AH (1995 CE).
7. Baghawī, Abū Moḥammad, *Sharḥ al-Sunnah (The Commentary of the Sunnah)*, Edited by Shuyb Arna'ūt and Moḥammad Zuhayr al-Shāwīsh, Beirut: Al-Maktabah al-Islāmiyah, 1403 AH (1983 CE).
8. Dānī, 'Uthmān bin Sa'id, *Jāmi' al-Bayān fī al-Qirā'āt al-Sab' (The Comprehensive Explanation of the Seven Readings)*, UAE: Jāmi'at al-Shāriqah, 1428 AH (2007 CE).
9. Dhahabī, Moḥammad bin Aḥmad, *Ma'refat al-Qurrā' al-Kibār 'alā al-Ṭabaqāt wa al-'Asār (The Knowledge of the Great Reciters by Generations and Eras)*, Edited by Ṭiyār Ālī Qūlāch, Turkey: Markaz al-Buḥūth al-Islāmiyah affiliated with the Turkish Directorate of Religious Affairs, 1416 AH (1995 CE).
10. Faḍlī, 'Abd al-Hādī, *Al-Qirā'āt al-Qurāniyyah (Qurānic Readings)*, Beirut: Dār al-Qalam, 1405 AH (1985 CE).
11. Hamdanī, Ḥasan bin Aḥmad, *Ghāyah al-Ikhtesār fī Qirā'āt al-'Asharah al-A'immat al-Amṣār (The Ultimate Summary in the Ten Readings of the Imāms of the Cities)*, Edited by Ashraf Moḥammad Fawad Ṭal'at, Egypt: Dār al-Ṣaḥābah li-l-Turāth, 1427 AH (2006 CE).
12. Ibn Abī Maryam, Naṣr bin 'Alī, *Al-Kitāb al-Muḍīḥ fī Wujūh al-Qirā'āt wa 'Ilaliḥā (The Clear Book on the Methods and Causes of the Readings)*, Edited by Walīd bin Rajab bin 'Ajamī, Edited by 'Abd al-Raḥmān bin Ibrāhīm Badar, Egypt: Dār al-Ṣaḥābah li-l-Turāth, 1428 AH (2007 CE).
13. Ibn Ghalbūn, Ṭāhir bin 'Abd al-Mun'im, *Al-Tadhkirah fī al-Qirā'āt (The Reminder on the Readings)*, Edited by 'Abd al-Fattāḥ Bahīrī Ibrāhīm, Cairo: Al-Zahrā' li-l-'Ilm al-'Arabī, 1410 AH (1990 CE).
14. Ibn Ḥajar al-'Asqalānī, Aḥmad bin 'Alī, *Tahleeb al-Tahzīb (Refinement of Refinement)*, Beirut: Dār Ṣādir, 1325 AH (1907 CE).
15. Ibn Jazari, Moḥammad bin Moḥammad, *Al-Nashr fī al-Qirā'āt al-'Ashar (The Spread in the Ten Readings)*, Edited by 'Alī Moḥammad Ḍabā', Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, n.d.

16. Ibn Jazari, Moḥammad bin Moḥammad, *Ghāyah al-Nahāyah fī Ṭabaqāt al-Qurrā'* (*The Ultimate End in the Classes of the Qurānic Reciters*), Edited by Majdī Fathī Sayyid and 'Abd al-Karīm Ibrāhīm Ṣāliḥ, Egypt: Dār al-Ṣaḥābah li-l-Turāth, 1429 AH (2008 CE).
17. Ibn Khālawayh, Husayn bin Aḥmad, *I'rāb al-Qirā'āt al-Sab'ah wa 'Ilaliḥā* (*The Syntax of the Seven Readings and Their Causes*), Edited by 'Abd al-Raḥmān bin Sulaymān 'Uthaymīn, Cairo: Maktabah al-Khānjī, 1413 AH (1993 CE).
18. Ibn Mihrān, Aḥmad bin Ḥusayn, *Al-Mabsūṭ fī al-Qirā'āt al-'Ashar* (*The Expanded Book on the Ten Readings*), Edited by Sabī' Ḥamzah Ḥākimī, Damascus: Majma' al-Lughah al-'Arabīyah, 1981 CE.
19. Ibn Wahbān, 'Abd al-Wahhāb, *Aḥāsīn al-Akhhbār fī Maḥāsīn al-Sab'ah al-'Akhīr* (*The Best Narrations in the Best of the Seven Excellences*), Edited by Aḥmad bin Fāris, Beirut: Dār Ibn Ḥazm, 1425 AH (2004 CE).
20. Khatīb Baghdādī, Abū Bakr Aḥmad bin 'Alī, *Tārīkh Baghdād* (*The History of Baghdad*), Edited by 'Abd al-Qādir 'Aṭā Muṣṭafā, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1417 AH (1997 CE).
21. Ma'arifāt, Moḥammad Hādī, *Al-Tamhīd fī 'Ulūm al-Qurān* (*Introduction to the Sciences of the Quran*), Qom: Mū'assasah-ye Farhangī Intishārāt al-Tamhīd, 1388 SH (2009 CE).
22. Qābah, 'Abd al-Ḥamid bin 'Abd al-Hādī, *Al-Qirā'āt al-Qurāniyyah, Tārīkhuhā, Thubūtuhā, Ḥujjīyātuhā, wa Aḥkāmuḥā* (*Qurānic Readings: Its History, Authenticity, Legitimacy, and Laws*), Edited by Muṣṭafā Sa'id al-Khin, Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī, 1999 CE.
23. Qurtubī, Moḥammad bin Aḥmad, *Al-Jāmi' li-Aḥkām al-Qurān* (*The Comprehensive Book on the Rules of the Quran*), Tehran: Nāṣir Khosrow, 1364 SH (1985 CE).
24. Sakhāwī, 'Alī bin Moḥammad, *Jamāl al-Qurrā' wa Kamāl al-Aqrā'* (*The Beauty of the Reciters and the Perfection of the Readers*), Edited by 'Abd al-Ḥaqq 'Abd al-Dāyimah Sīf al-Qādī, Beirut: Mū'assasah al-Kutub al-Thaqāfiyah, 1419 AH (1998 CE).
25. Salār, Amīn al-Dīn, *Ṭabaqāt al-Qurrā' al-Sab'ah wa Dhikr Manāqibhum wa Qirā'ātiḥim* (*The Classes of the Seven Reciters and the Mention of Their Virtues and Readings*), Edited by Aḥmad Moḥammad 'Azūz, Beirut: Al-Maktabah al-'Aṣrīyah, 1423 AH (2003 CE).
26. Shahrzurī, Mubārak bin Ḥasan, *Al-Miṣbāḥ al-Zāhir fī al-Qirā'āt al-'Ashar al-Bawāhir* (*The Glorious Lamp in the Ten Brilliant Readings*), Edited by 'Abd al-Raḥīm Ṭarḥūnī, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1429 AH (2008 CE).
27. Ṭabarsī, Faḍl bin Ḥasan, *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān* (*The Comprehensive Exegesis of the Quran*), Tehran: Nāṣir Khosrow, 1372 SH (1993 CE).
28. Yūsufī Muqaddam, Moḥammad Ṣādiq, *'Ilm Qirā'at* (*The Science of Recitation*), Qom: Pajūhishgāh-ye 'Ulūm wa Farhang Islāmī, 1401 AH (1981 CE).
29. Zamakhsharī, Maḥmūd, *Al-Kashshāf 'an Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl* (*The Revealer of the Realities of the Obscurities of Revelation*), Beirut: Dār al-Kutub al-'Arabī, 1407 AH (1987 CE).